M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE3533

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین ۔ والصلوۃ والسلام علی

رسولہ سیدنا ومولانا محمد وآلہ واصحابہ

واولیاء امتہ اجمعین

اما بعد واضح باد کہ این رموزی چند یست متعلق قصیدہ
غوثیہ کہ بر دل و زبان عارف کامل حضرت شیخ محمد فاضل
کلاونتی [illegible] بر کمال ختم القا شدہ و نامش رموز غیبیہ است
کہ جہت استیاق طالبان سید جناب حق سبحانہ بہ برکت قدم پاک
سلطان الاقطاب امام الافراد شاہنشاہ محی الدین عبد القادر

قَبْلَ القَبْلِ قطعاً منجّاً دیگر در صیغهٔ افراد یاء متکلم رمز فردیت
آنجناب است که در لفظ شریعت است انا فرد الفرد لا شریک لی
دیگر در نسبت ساقی بجانب حُب که مراد از عشق حقیقی حضرت
رمز است بآنکه نوش ربانی را عشق خود طالب است نه چنانکه دیگران
خود طالب عشق باشند و اگر مراد از حب صدر مبنی یائی مفعول
است پس مقصود ذات نبی صلی الله علیه وسلم است که محبوب
حقیقی بالنسبت دیگران همه طفیلی اند یعنی آن بود که فرمایند
مرا محبوب حقانی و ساقی ربانی صلی الله علیه وسلم کاسهای
وصول را در شیوه فقت رمز بود که مربی حقیقی من همان ذات شریف
است که مرا [illegible] توانند که مراد ذات الله بوده باشد و هر دو بجا
اطلاق ساقی و محبوب از روی معنی و صفی لایق است در این
هر دو تقدیر بصرهای که درین کلام است زبان خامه از بیان حرف
عاجز است و در جمع آوردن کاسات بآنکه براهی وصول طریق
من سلوکها بسیار است مثلاً مریدی را یک سلوک کشوده و مرید
دیگر را سلوکی دیگر وعلی هذا القیاس و اظهر آنست که مراد کاسات

وصال تمام سلوکهای اولیاء الله یافته یعنی نوشانیده مرا جام های وصال
یاآموخت مرا همه سلوکهای وصول ذو الجلال پس هرکه بخواهد ازمن
آموزد وشمع رهروی از ید بیضای من افروزد چنانچه ابیات قریبه
ناطق وباین مضمون واثق ست ودر لفظ قلت اشارت ست
بآنکه رتبه صحو وهوشیاری آنجناب را در هر درجه حاصل بود چنانکه
از نوشیدن شراب سکر دیگر ده هوشیاری خلل نپذیرد ودر
یای اضافت خمرتی ونحوی رمز ست که شراب محکوم ست و
نیز رمز ست بآنکه شراب عشق نیز از جمله مریدان وطالبان این
درگاه است وآمد ورفت او را درین درگاه است هرجا که بخواهم
میفرستم ونیز رمز ست که شراب هم نزد ما صورت وشکل شده می آید
چنانکه همه چیزها از آفتاب وماه وسال ودین وشریعت وطریقت
وغیر فلک نزد آنجناب مع القاب صورت وشکل گرفته
می آمدند این را از احوال وخوارق آنحضرت باید دریافت و
دریں فرمان تعالی رمز ست بسوی ابتدای سلوک وانتهای
سلوک زیراکه اول طریق سلوک جذبه عشقی نیست هرگاه

خلایق بوده درین نزول هزار ترقیات ست زیرا که بدایت
کسی از عبادت تسکین افزودن بود مع اگر شراب خوری جرعه فشان
بر خاک به خود مشتی که یعنی روان شدن ست رفت یا که
طالبان بارگاه ربانی و حاجی تبود همین کرسی کردند
روان شدند اگرچه مرده بودند زنده جاوید گشتند بدانکه
اگر این معنی وشی شراب حجاب آشنا بیان ست مطابق نشانی
را یعنی نوشانیدن شراب باین قدر بود که هرگاه جذبها نوشانید
ومن از دست او شراب خورد اگر فهم باین طریق گرفتم که خود
مانند شراب من او را اول دادم و باقی خورده را بیاران دادم
درینوقت تناسب هر دو فرمان ظاهر ست واگر این معنی وشی
عبارت از جلوه ارشاد یعنی هرگاه نوشانید مرا جذبات
وصال که موجب کمال بود و مرتبه اکمال در آمد جلوه دادم
واو در کاسها به ساقی حقیقی بوشی ز ولیم قصد کردم
وذل داد مستی و جذبه احاطه دادم و قسمت شود آن
شراب را میان طالبان و باده نوشان پس هر یکی بقدر

استعداد خود از جلوهٔ جمال و شراب لال من یافت و بر هر ذره
وسعت حوصله تا فت این معنی اظهر ست و در لفظ فی کئوس که
رمز ست به تنها بودن شراب اشارت ست بآنکه در طریق ما
بشارت طالبانرا میخواهد همین که آمده بعد عا رسید محنت کم و فتوح بسیار شرابے
صافی در کاسها ریخته و نرم آراسته تا آن طالبان بیایید وای
خشک لبان تشنه کامی کجا ئید و نیز فی وجه فی کئوس که دلالت دارد
بر احاطه و ظروف رمز ست که شراب صافی عشق ما هر چند سینه آتشته جگر تاب
است اما از ضبط شرع و ورع بیرون نیست و توانند که مراد از
کئوس سینهای پیران بود یعنی تربیت من از سر ور دو جهان ساقی
عرفان ست تا این طریق که همه پیران حامل نسبت باطن بکیف انوار
و اسرار الهی را در کاسهای قلوب صافیه نموده آن فیض محمدی
صلی الله علیه و سلم را بمن رسانیدند و مانند ودیعت دار آن
امانت را بما سپردند و در کلمهٔ فا رمز ست بآنکه قصد و دل دادن
یا مستی شراب بی تراخی بود یعنی همین که شراب بجا ر و آورد او ساه
بعد عالیش که قسمت من الاحباب رسانیدیم و توانند که معنی چنان بود

از خود بیخود دیدم پس ازان بیاران دادم تشنه‌ها سیرابیات باین معنی الصوفیست
اگرچه معنی اول افید و توان گفت که گوئی هرگاه شراب عشق بمن در آورد
اورا مستی خود جلوه افروز گرده استعداد و قسمت دادم این معنی قریب
است و این هر سه معنی از ابیات بقیه نیز ظاهر شود و قدم سکر آن رمز است بآنکه
در وقت شراب بجهت تحقیق تمکن داشتم هرچند مستی داشتم اما در هوشیاری
از شاهد و حقیقه تا سرمی نگذاشتم و بیت المولی رمز است بآنکه هر دو حال
اشهاد دادم و بزم افروزی دادم —

فقلتُ لسائر الأقطاب لمّوا
بحالي وادخلوا أنتم رجالا

پس بگفتم سایر اقطاب را / مژده دیدار دهم احباب را
حال من بیائید و در آئید ای فریق / گرچه شما هستید مردان طریق

این بیت شریف برای ترغیب اقطاب است بر آوردن احوال ایشان
کمال انتها و مراتب وصول الهی بود یعنی هرچند که رسیده اید باین کمال
نرسیده اید و همین بس نکنید بلکه شراب بنوشید و سعی نمائید تا ترقی

ترقی ببینید و بدانید که از مقام شما مقام دیگر بلندتر است ازینجاست
که فرموده اند فرق ما بینی و بین الاولیاء فرق الارض والسماء و درین
دفع تردد بعض اقطاب بود یعنی ترددها را دفع کنید و شراب ما بنوشید
و درین رمزیست با آنکه سالکان بعض اوقات حال خود کمال نمایند
هر چند که بالای آن مراتب دیگر بود و بدانکه نکته عالی ست در ملو بجالی
یعنی فرود آئید متلبس بحال من یعنی شما را تمام آن نیست که خود بحضور ما
توانید آمد اول خلعت پرتو جمال ما بپوشید بعد ازان در بزم ما بیائید و
شراب حقائق ما بنوشید و در صفه جمع رمزیست با آنکه یکجا شده همت ورزید
که فی الجماعة برکة یعنی یک یک تا نباشید که جماعت جماعت بیائید و
شراب را آماده باشید که بحر در جوش ست یک موجه ازین بحر بی پایان
الهی هزار ساحل نشینان استغفاده را یکمرتبه مدهوش کرده باهوش خواهد
آورد و در حکم مدخول که از خود و او خلو فرموده اند رمزیست که اقطاب را
تاب نبود که بی اجازت آنجناب اقدس در بزم شریف خود را پیدا آورند
از همی حاجبان آداب کی روا میدارند که در بارگاه سلطان السلاطین
و کارگاه سید الاساطین بحکیم در آیند و رجال جمع رجل ست بمعنی مرد

یعنی شما مردان باشید خوف مکنید در بزم ما آئید و اگر معنی پیاده بود
معنی چنین شود که شما پیادگان لشکر باشید پادشاه اگر پیاده را خطاب کند
از فضل دور نبود لیکن اوقات پیادگان سوار فرماید درینوقت رمز است
بآنکه لشکر گذار باشید و ما باوجود این جلالت شان شما را خطاب کرده در بزم
خود آورده ایم و نیز رمز جلی ست بآنکه دیگر اقطاب پیاده اند آنجناب پادشاه
است بنگر که از پیاده تا شاه چه قدر راه است سبحان الله و بحمده -

وَهُمُّوْا وَاشْرَبُوْا اَنْتُمْ جُنُوْدِی
فَسَاقِی الْقَوْمِ بِالْوَافِی مَلَالِی

پس بنوشید من می رنگین خورید — زانکه من شاهم شما چون لشکرید
ساقی میخانه فیض خدا — جام مالا مال بخشیده مرا

در همواره رمز است بآنکه شراب بنوشیدن تا آب است خبر دار باشید
و خود را در قصد خود ثابت دارید مبادا از خود روید و در آشفته بود
عطف رمز است بآنکه بعد از هم و قصد تفاوت مکنید همین که قصد کرده
بنوشید یعنی جمع کنید و اراده و نوشید که یکی از آنها کارگر نباشید

شرب بی اراده درخت بی آب و باراده بی شرب یعنی بی تخم وجون مقید
بزمانه نکرده اند دلالت اطلاق میتوان فهمید و رقت این سخن باید اندیشید
ودر انهم که صیغه خطاب است رمز است که تمامه یلاد و قری و بوادی
و اقطاب آنجا با هران حضرت بوده اند چنانچه در فرمان آن شیر دکر دولت
علی حکم اتصال فرموده اند و در انهم جنود می رمز است باینکه از اولیا
طریقت از هر طریقه لشکر با حاضر بوده اند و آنجنابشان فیض تاج محبوبی تخت نشین
سلطانی کامل بوده اند هر طرف حکم شاهی جاری بوده و باشد و در بهر
چار سو نسیمات آن گلزار سرمدی فایح و ساری غنچه هر دلی از ان مقصد میری
مفتوح و گلبن هر جانی از ان باد صبا مفتوح و مراد از ساقی القوم
ذات النبی صلی الله علیه وسلم است چنانچه شربتم فضلتی باین مشعر است
یعنی قصد کنید و بنوشید و بدانید که شراب از خوردن ما کم نشده است
نه بلکه در جوش است ما خورده ایم و فضله و پس خورده بشما داده
ایم ساقی در جوش و شراب جوش در جوش زیرا که شراب عشق الهی
در زمان انبیاء سابقین قطره بوده و در زمان حضور سرور انبیا علیه
و علیهم الصلواة والسلام دریا شده درون هر دلی نهری ازان روان شده

ای مقیمان مقام ارتقا | گرچه پس عالی بود جای شما
جای من از جای تان بالاتر است | حال من از حال تان اعلی تر است

بدانکه مقام و حال از اصطلاح صوفیاست و بعض جاها فرق مینمایند
که از روی تحویل و گردش هرگاه سالک بالا رود تا آنکه روز بروز در کمال
بحصول پیوندد این را حال گویند و از اعتبار آنکه در انمقام رسد که
بالای آن در حق وی گردش و تحویل نبود آنرا مقام گویند و
در بعض اوقات مقام نوعی را که بالای آن تحویل و تصریف فوقی ممکن
بود نیز اطلاق مقام کنند درین فرمان شریف حال و مقام بیک
معنی بود چنانچه بالا فرموده اند بحالی و ادخلوا انتم رجالی و آینده
میفرماید یصرفنی الخ و مقام آنجناب خاص سرور انبیاست
صلی الله علیه وسلم حق تعالی بطفیل محبوب حقیقی خود غوث ربانی را نیابت
مطلق عطا فرموده پس کیست که برابری آنجناب بدارد مگر اصحاب کرام
برتبه صحبت نبوی مستثنی اند۔

أَنَا فِي حَضْرَةِ التَّقْرِيبِ وَحْدِي
يُصَرِّفُنِي وَحَسْبِي ذُو الْجَلَالِ

جان من در حضرت قرب حبیب است — در مقام من بمن شرکت که راست
میکند تقریب من از خیالی بجمال — هست کافی کردگار ذو الجلال

بدانکه لفظ انا را دو استعمال است یکی از زبان عام از راه خودی
و دیگر از زبان خاص از روی وحدت حقیقی پس در کلام اولیا اول
تعبیر جائز و ثانی عین صواب این انا آمد ظهور ذات او + وان انا را
خوار می آمد چار سو + این انا باشد گلستان وحده + وان انا شد لائق
سحقا له + این انا شد رونق هر دو جهان + وان انا شد صد بلا و
صد زیان + و در لفظ فی که دلالت دارد بر دخول و در آمد و احاطه
ظروف مظروف رمز است بآنکه من در بارگاه فیض دخیل کارم و محیط
فیض پروردگارم و از حضور نور نبوی تافتم به رتبه بالا همه زان
یافتم و در لفظ تقریب بمعنی نزدیک ساختن جهت دیگر رمز است بآنکه
بیان مرتبه تکمیل و ارشاد میفرمایند یعنی رتبه ارشاد من از همه بالا ست
یگانه ام و لا شریکم در رتبه ارشاد و درین اشارت باشد مر اقطاب را
که شما تا حال در درجه هدایت و وصول خود باشید که ما در رتبه رفیع
و بلند تر آمده ایم و این مناسب بود بحال اقطاب که از شرف فضیلت غوث ربانی

مراتب خود دیده‌اند سبحان الله تعالی شانه چه رتبه عنایت فرموده اینجا بار صعود الیه
عنود و اضعاف ضعف از اینجاست که اکابر بحقیقت فرموده‌اند خدای تعالی پیدا نکرده است
و پیدا نخواهد کرد مثل شیخ عبدالقادر سوای صحابه کرام و در لفظ وحدی مرتبت
به مرتبه یگانگی الغوث ربانی و در فرمان یصرفنی حسبی مراست باآنکه مرتبه من
و مقام من چنان ترقی دارد که در حضرت قرب الهی یگانه‌ام و در مقامات سلوک
فردانه‌ام زیرا که گردش و تصریف من خاص از ذات پروردگار است که
بذریعه حضور نبوی مصطفوی صلی الله علیه وسلم روز بروز ترقی در ترقی
پیدا شده و میشود ذات او بس است مرا چنانکه استعداد من تقاضا میکند بنور
خاص تربیت دیده میشود از اینجا فرموده‌اند جناب غوث ربانی محبوب سبحانی لا اکلته
لا اشربته لکن لعبد الله ورسوله خود خدا چون تربیت کرده مرا
لیکن در آغوش پاک مصطفی کسی واقف ز سر و راز ما نیست زنهار که
اندر جام من نور خداست در مزد دیگر در اختیار جلال است که هرگاه در
جلال باشد در روی از جلال پیدا شود و باید که در آنجا آوردن ذات
مقدس او شفا دلی نور زد و والا از یک نظر سوختن هیچ و
شتاختی وجود بلیه زده

شریف برابری انشا بدیه و جهان هزار مرتو دستی کجا جز شراب عشق تو مستی کجا

و در اعطای شال این نسبت با که درین جلوه ها متقدمین اولیا مساوی صحابه و تابعیان را

چون از اصحاب یکسان ان دریکقدم بیستند و از انوار با اقتباس منع و دلمند لبس خلعه حقیقی

بهر یکه بیست اصالةً مرا داده اند و باقی مشیوخ مردان حصه ازان ظلی داده اند

زیرا که این باب خاص برای من فتح میشود و دیگر آنرا از توجه با کشاده اند۔

کسانی خلعةً بطن عشر ۱۲

و توّجنی بتیجان الکمال

از جنابش در بر من خلعت ست	خلعتی کان طراز عزت ست
التفاتی کرده کار ذو الجلال	بر نهاده بر سرم تاج کمال

و در کسوت خلعت طراز عزم نسبت اعطای لباس محبوبیت مرا اینجا بیان از بارگاه

جناب رسالت پناه نه لباس عام که دیگر اولیا را هم حاصل شده بلکه لباس خاص

بلباس تخصیص محض جمله اولیا سابقین و لاحقین با جبار ارواح که متواتر از بارگاه

طریقت مروی شده لبس خلعت دوام دولت و تاج علو مدارج آنحضرت ایشان فاخر

نسبت و ابراز کردن آن برای اجرای فیوض طریقه عالیه قادریه است تا ابدا

که این طریقهٔ اعظم از همه فائق و بالاتر است

وَأَطْلَعَنِي عَلَىٰ سِرٍّ قَدِيمٍ
وَقَلَّدَنِي وَأَعْطَانِي سُؤَالِي

چون مرا حق داد احوال قدیم	کرد ما را واقف سرّ عظیم
طوق عزت داد آخر یافتم	هر مراد دل که از وی خواستم

بدانکه در فرمان مبارک اطلعنی رمزیست بآنکه ذات غوث ربانی را
الله تعالی در جمله کشف کلی داده و پرده از همه اسرار گشاده گویا که آفتاب
حقائق اسرار تماما یافته و همه ذره ذره را روشن ساخته و در وصف سر
قدیم چه رمزهاست که در بیان نگنجد پس توان گفت که عبارت از توحید حقیقی و
وحدت وجود بود و توان گفت که مراد از نسبت خصوصی باشد و توان گفت که
مراد از [illegible] بود و در قلدنی رمزیست که خدمت اولیا و نیابت
محمدی صلی الله علیه وسلم حق تعالی بزبان غوث ربانی [illegible]
در عالم این [illegible] بر دوش مبارک بفضل خود [illegible] نهاده و در اعطانی
سوالی رمزیست بآنکه آنچه از حق تعالی سوال کرده بود [illegible]

بعد عطاء خلعت با نجناب آن آرزو و سوال را نیز عطا فرمود پس مراد
از سوال تواند که مطلق باشد پس مرتبست بدانکه بهر چه از جناب الهی
خواستم مراد و تواند که از سوال سوال خاص مراد باشد که آنجناب
غوث ربانی از حق تعالی همه درخواستند که هر که مرید من بود آتش دوزخ
برانکس حرام گردانی و این دعا نیز استجابت رسیده خود چو ذات فیض
سائل بوده از جناب حق دعا کرده و شد شکر آن باید ادا سازیم تا
در حق ما چون شود آن دعا —

وولاني على الاقطاب جمعا
فحكمي نافذ في كل حال

بر همه اقطاب والی گشته ام — زانکه من مولی الموالی گشته ام
حکم من نافذ بود در هر زمان — میدهم از خوف خائف را امان

دراین فرمان عالی مرتبست آنکه بعد از قلاده خدمت مرا نافذ حکم
گردانید زیراکه اگر خدمت باشد و نفاذ حکم نبود حج تمام نباشد دیگر
دیگر آنکه چون حکم ولایت بر اقطاب هست دیگر آنرا چه مجال که از

امر بیرون بوده باشند و در اندرون نقطه جمعاً گرد آمده است با آنکه ولایت
غوثیت ثانی بر اقطاب تمامه بود چه بر سبیل انفراد و چه بر سبیل اجتماع
و بر ولایت تمام اقطاب ولایت آنجناب فایق است سبحان الله و بحمده
و در جمیع ذات اقدس در همه احوال یکسان نفوذ حکم عالی فرمایا کش
هرزه انست فردی نبود که از زیر قدمی خارج بود بلکه آنجناب جامع الولایات
اند و چون بر ولایت مجموعهٔ اولیا و الی و بادشاه باشند پس کسی را که
تا بی فردی از افراد آنجناب قدس کا یعلم و در تفاضل کل حال مرتبت
با آنکه در همه حال من حیث حکم آنجناب باشند و جای سیر و جهات هر کامل از
حیات و ممات و ابتدا و انتها و قرب و بعد و شرق و غرب یکسان قرب
و بعید برادر من اینجا ملحوظ باشد که قدم مبارک آنجناب تا صبا است
بر گردن اولیا بود بخصوص همانند حیات نبود و آنچه بعض کسان مخصوص زمان حیات
سازند از کلام و فرمان آنجناب هیچ رسیده نتواند که مراد از حال محض
منضبط باشد یعنی حکم نافذ است در جمیع احوال ولایت حیات و ممات
و جمیع یکسانست پس حال و وقت من الی الحال و وقت تنزلی سنه
یعنی هر ولی در هر مرتبه از رتبه من فیضیاب است در مقوقت الولایت

حقیقیہ آنجناب کہ از اول بودہ اشارت بود از ابتدا تا انتہا با

غوث بودی بر صفا صد دردہا و صد مرض از نام تو دارد شفا

و بدانکہ درین قصیدہ بالغالی سہ نسبت بجناب القاب آنجناب یکی ولی کہ از ولاے

فہمیدہ شدہ دوم قطب الاقطاب کہ از علی الاقطاب جمیعاً معلوم میگردد

سوم حاکم کہ از تحکمی دانستہ میشود چہارم نائب مطلق سرور انبیا صلی اللہ

علیہ وسلم تا قیامت باشد لیس نائب غیر رو تیرہ منیب بود از نہایت

کہ جناب معلی القاب در قصیدہ دیگر فرمودہ اند۔ افلت شموس الاولین

وشمسنا ابداً علی افق العلی لا تغرب۔ آفتاب دیگران کردہ غروب

آفتاب ما بود دایم شہوب۔

فلو القیت سری فی بحار

لصار الکل غوراً فی الزوال

سر خود گر افگنم بالاے یم | از الم در یم نماند ہیچ نم
بسکہ گردد سینۂ یم خوفناک | آب یم غائب شود در قعر خاک

یعنی اگر پرتوہ از کمال خود بر دریا بیندازم از تواتر نور از خود دریا

باوجود آن آغوش وسیع از آن تاب بی آب شود و نتواند که هوا

ازین بیان قهر آنجناب و یعنی آتش قهر ما دریا را از آب بی آب

سازد و درین وقت تنبیه بود مر متکبران و متمردان را از نفاذ حکم

یعنی ای جماعت مبادا تردد را پیشه خود سازید و بر ولایت خود

نظر داشته بر خودی خود ننازید و مراد از بحار تواند که بحار ظاهری

باشد و تواند که بحار باطن یعنی قلوب اولیا بوده این بسیاق

مناسبت کلی دارد تا هر فرد را بیداری حاصل آید و غنچه راز

وکشاید مراد ازین لفظ القار امر است که شنیدن آن توجه هم دیگر کار

نیست ازین سبب نظری فرموده اند و دراوردن لام تاکید

رمز است بانکه این امر از ظاهرین جایی تردد دارد و لهذا تاکید

فرمودند تا دفع دغدغه شود و درآوردن کل امر است که ادق قهر انجناب

در اقتدار و استیصال امور عظیمه کافی باشد۔

ولو القيت سرى في جبال

لدكت واختفت بين الرمال

سرّ خود گر افکنم در کوهها
بسکه گردد پاره پاره آن جبال

کوهها را رود و پیدا اند و سها
مختفی گردند یکسر در رمال

واین لفظ شریف رمزیست بانکه پر اتوه تجلیات که برکوه طور تافته
از برکات محمدیه در وجود با جلوه انداخت سبحان الله این یا فضیلت
مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم راست و در پاره پاره شدن آن
باآنکه انوار عشق و دار باطن آن فهماسی آنشا سیاز در هر جزوی از
اجزا اصلیه در آید و جزو در جزو داخل فهمی نموده از خود برود —

ولو القيت سرّي فوق نارٍ
لخمدت وانطفت من سرّ حالي

آتشم گر دیده اسرار پاک
سرد گردد آتش تا جحیم

پیر آتش که باشد نور پاک
مثل من گفتا و را ابراهیم

درین فرمان شریف رمزیست لطیف بجلوه معجزه حضرت خلیل الله
علیه السلام از نجا انوار علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل جلوه ده
تتبع مجید الحق کرده والبیان آنگاه تا ثابت است واخبار الاخبار می شد

که روزی در ملتان آتش درگرفت سید جلال بخاری حتی آخر سیاست
که شهر ملتان میسوزد فی الحال انشت خاک برگرفت و سوی آتش
زده از زبان گوهرفشان فرمود یا شیخ عبدالقادر شیئاً لله و
آتش سرد شد میگویند از ان زمان در ملتان آتش نگرفته است
سبحان الله و بحمده ـ

ولو القیت سری فی میت
لقام بقدرة المولی تعالی

سر خود گر افگنم بر مرده
افگنم بر مرده افسرده

مرده قایم گردد از امر خدا
سوی من آید دلان سرگرده

بدانکه این کرامت رمزیست بتحقیق معجزه عیسوی و از اقرار او
احمدی بطفیل آنسرور قافله انبیا صلی الله علیه وسلم و دیگر قایم بر سنت
یا آنکه بحمد القادر حکم زنده شده قایم گردد و لفظ بقدرة المولی
تواند که متعلق باشد بهر چهار بیت در ین وقت اشارت خواهد بود
بفنا و اندرات با انوار ذات اقدس فعلاً و ارادةً یعنی بعید از کمال

مخزن لعل وجواہر و یاقوت وغیرہ بود و دیگر نباتات در کوہسارہا
باشد ازہمین قسم اولیا بعضی موجب قرار عالم باشند و بعضی مظاہر انوار
و اسرار کشوف میگردند آنجناب مقدس سرہ اللہ تعالیٰ روزی فرمود کہ
جبال ظاہر و باطن بار از دفن القادر مبارک از جواہر و رنگستان گردد
و نیز اشارت بود بآیت شریف لو انزلنا ہذا القرآن علی جبل لرأیتہ
خاشعا متصدعا من خشیۃ اللہ سوم نار کہ سوزندہ و نابود کنندہ
ہر چیز ہست و یکی از مظاہر قہر الٰہی ہست و در روز قیامت ہر وقت سج
بود و جوش اشتعال در وی زیادہ گردد و دیگر آنکہ دنیا را اجتماع لوا
است و اکثر نتیجگی کارہا از گرمی جوہر اوست ہمین قسم اولیا بتفاوت
مراتب مظاہر انوار و نیران اند آنجناب قدس سرہ بایت اگر چہ دریا
انداز د ہمہ آتش آب شود بلکہ بر باد رود و آتش عشق از ہمہ آتشہا
بالا ست بزرگی فرمودہ است کہ اگر دوزخ فردا خلاف امر کنند دوزخ
با آتش عشق سینہ عشاق عذاب کنند عشق چہ بود آتشی
اندر سینہ عشق جوشاند دل شگفتہ چہارم میت مردہ کہ بیجان
بود و در وی ہمہ تصرف رب الارباب بود پس حالی از دلی باسہ

کہ فانی از خود و باقی باللہ است آنجا قدس یابت اگر از قہاری
یا قہیان باللہ اند از دو بہ دوزخ تیغ او فانی گردند و اگر از رحیمی فانی
و مردہ اند از سوز شہ نسازند و جان ور جان نوازند و این ہمہ بقدرت
مولی تعالیٰ شانہ است کہ در اینجا ظاہر نمودہ اند از اینجا را معنی
عبدالقادر شہید مشہود است شاہ عبدالقادر آن نور خدا سراجی
منوری را شد ضیا چونکہ ذاتش در شہود آمد ز جود گشت
عبدالقادر اندر وی در شہود

وما منها شہور او دہور
تمر وتنقضی الا اتا لی
ویخبرنی بما یاتی ویجری
ویعلمنی فاقصر عن جدال

نیست شہری در میان شہرہا
نیست دہری در میان دہرہا
ہر کہ خواہد منقضی گردد مگر
پیش من آید روان بی پا و سر

ای مرید خاص من خوشحال باش | سرّ حق برا اهل حق برگوی فاش
هان بکن فعلی که آن باشد مباح | اسم حق عالیست میخشند جناح

بدانکه مرید را درین فرمان نوازش اضافت داده اند یعنی ای مرید
من پس هرکه مرید آنجناب بود سعادت دو جهانی قرین اوست زیراکه
مرید آنرا گویند که از ارادهٔ خود برآمده بارادهٔ پیر دستگیر خود ملو شده
باشد و درین فرمان طرب رمز لیست که بدر همت و قصد کردن آنجناب طرب
و خوشوقت حاصل آید بمجرد قصد کردن غنچهٔ رهائی کشاید و در این
اشطلح که یعنی بی‌پروا باش از همه بدخواهانست ایمایی هست باآنکه دشمنان
این بارگاه هرقدر که قصد بد اوست نمایند آخر الامر خائب و خاسر گردند
احیاناً و مطلق بمریدان طریقهٔ قادریه ضرری نتوانند رسانید و لفظ فاش
در یانگشا رمز هست باذکار و اوراد یعنی ای مرید من خواه ذکر جهر کن
خواه خفیه و خواندن نفل گذار بهر وضع که باشی از ما باش تشفیات
ظاهر و باطن بتقرین خود خواهد دید بار رمز هست باموز مباحات شرعیه
در خوشوقت رمز بود بقول مبارک آنجناب که دیگرانرا از چیزهای دیگر بستند
و یاران ما را از شریعت بستد دیگرانرا رتبه عالی و درجهٔ متعالی

بمجاهدات شاقه دهند و یاران ما را همین که بشرع کوشیدند بمدعا
رسیدند ازینجا معلوم شد که سعی و رد تجلی دین محمدی و شریعت احمدی در طریق
عالی ما بیاوه تر از زیاده است و مراد از اسم تواند که اسم الهی باشد یا اسم
نبی کریم صلی الله علیه وسلم و ظاهر آنست که مراد آن باشد که نام من بلند نسبت
است قدر بنده بر فوق قدر پادشاه بود۔

مریدی لا تخف الله ربی
عطانی رفعة نلت المنال

ای مرید خاص من بگذر ز بیم	حق غفور است و رحیم است و کریم
داده ما را درجه های ارجمند	یافتم من آرزوی پس بلند

بدانکه در لا تخف رمزهاست یکی آنکه مریدان جناب تعالی را هرگز زوال
نبود و هیچکس نتواند که بر مرید آنجناب تعالی دست تسلط دراز نماید و در جمله
الله ربی عطانی رفعة رمز است بآنکه آنجناب الله عز اسمه بخشیده عطا از
مجید و مراد خود نموده و غنچه را از نسیمات فضل خود گشوده دیگر
کسی مراد بود و مرید نیز در ظل جناب خود مراد بود رمز دیگر آنکه دولت عظمی بآنجناب

طبلهای من بر افلاک و زمین | کوفتند از حکم رب العالمین
بی ادب بر من نخواهد کس رسید | زانکه شاگردش سعادت شد پدید

و طبول رمزهاست یکی آنکه اشاره بصوت سرمدی که انرا از زبان
مرشد کامل معلوم نماید رمز دیگر آنکه طبل زدن کنایه بود از صدای
ملائکه که امر ایزدی چه در آسمان چه در زمین که سید محی الدین محبوب سبحانی قطب
ربانی غوث صمدانی است و قدم مبارک او بر گردن همه اولیا تمام غالب و حکم
او در هر امر و هر وقت نافذ اگر خواهد بادشاه را گدا نماید و تواند که از
طبول مریدان اصحاب فکر و کاملان عالی فکر باشند یعنی مریدان کامل
در آسمان و زمین بذکر تسبیح مشغول اند در آسمان فرشتگان و ستارها و انجم
اولیا و در زمین آدم و میان مریدان همه موجودات و در بلاد ربانی تمام مشهور شد
و طبل از مذهب مجوز اند و زینتیان سلطان عبدالقادر و سید محی الدین [illegible] اند سلوک
مردم هر طرف یا محی الدین یا محی الدین نوشته اند و [illegible] سبحان رب العالمین

بلاد الله ملکی تحت حکمی
ووقتی قبل قلبی قد صفا لی

هست ملک من بلاد و کردگار — زیر حکم من بود لیل و نهار

پیش از الساعت که چون قلب مرا — آگهی بد داشت وقت من صفا

بدانکه مراد از بلاد تواند که همین بلاد صوری بود یعنی تمام شهرها در حکم من اند
اگر خواهم غرق کنم اگر خواهم سلامت دارم درین وقت رمز بود به بیان
قدرت و قوت قاهره و رحمت عامه خود و تواند که مراد از بلاد قلوب
و ارواح مردم بود یعنی همه جذب القلوب و تنویر الارواح در تصرف ماست
و در اضافت بلاد بجانب ذات الله امر ماست یکی آنکه هر ملک مر خدای
را لمن الملک الیوم لله الواحد القهار پس همه حکم من اند و همی حکم الله
تعالی ست آنجناب معلی القاب محبوب باری اند میدانی ملک محب
ملک محبوب بود دیگر آنکه رمز بود مر طالبان را که ملک خدا که عبارت
از عالم انوار و اسرار بود در تصرف من ست و وقت من صاف از ان
است بیائید بیائید هر چه آرزو دارید بخواهید دیگر آنکه رسیدن ما
رسیدن به شهرستان وصول الهی ست زیرا که همه شهرها وصول او
تعالی دایما در تعمیر ست و در ملکی رمز ست بانکه الله تعالی همه عالم
صوری و معنوی را در ملک و تصرف آنجناب داده پس ازینجا معنی

نام سلطان عبد القادر معلوم شود و در فرمان تحت رمز ست متصرف
کمال الشاه بالیجاه یعنی نافذ الحکم متصرف فی الوجود ذات من ست
و در لفظ تحت که بمعنی پائین ست رمز دیگر است که بر دلهاء صافیه
و خواطر شافیه مخفی نیست —

نظرت الی بلاد الله جمعا
کخردلة علی حکم اتصال

من نظر کردم بسوی شهرها	برها و بحرها و نهرها
یافتم جمله بحکم اتصال	کمتر از یک خردلی قیل و قال

بدانکه درین فرمان و فرمان سابق رمز ست به تسلی مریدان
یعنی ای مریدان ما از بعد ما غمگین نشوید که قرب و بعد نزد ما یکسان ست
هر جا که خواهید بود انوار ما بر شما خواهد تافت و در فرمان بلاد الله
رمز ست که مراد از بلاد نه شهرهاء ظاهر بود و تواند که مراد از بلاد
اسرار و انوار باشد یعنی بر اولیاء خدا انوار و اسرار کشوده اند همه
نزد من در رنگ دانه سرشف ست آری انا بحر لا ساحل له

گویا این معنی است اینجا معنی العلم نقطة ظاهر شود و در فرمان خرد ول
رفیع است با آنکه همه مقدارها در دیدهٔ اولیا حقیر نماید زیرا که دیدهٔ شان
بنور قدس روشن شود و نور حقیقی از همه چیزها افزون بود پس هر چه
در عالم بود همه را آن نور باشد و در هیچ وقت همه مقدارها صغیر نماید
و تواند که این صغر از شکوه و سطوت قدرت قاهره باشد چنانچه در
وقت عرض فریات باشند تصغیر شود از گروید و تواند که وجه
صغر آن بود که همه چیزها در دیدهٔ شان برگرانه بود آری پیش همت بجا
چیزها می کلان صغیر نماید میدانی که بندهٔ خاکی کوهها را سیر اند

وکل ولی له قدم وانی
علی قدم النبی بدر الکمال

هر ولی را بقدم هست ولا امر را — شهر بر اقدام همه شاه مصطفی
وانکه او شاهست قدم جمال — آنکه او بر مسند بدر الکمال

برای این مقام هر ولی را وسیلهٔ ذاتست [illegible]
زیرا که واقفان اصلی اسرار حقیقی الهی را پایان [illegible]

صلی اللہ تعالی علیہم اجمعین و ہر فردی از انبیای کرام بی تجلی نور سرور کائنات
دم قرب نتوانند زد از انکہ ذات سرور عالم نور است در
ہر پیمانہ بادہ از اسرارش ریختہ اند ازینجا معلوم کہ روح محمدی
ابو الارواح ست و رتبہ خاصہ آنجناب کہ فوق الفوق ست از
ہمہ مراتب ورا ابو را بود کہ بالاتر از ان رتبہ الوہیت بودہ است
و پس از نخبت آن ذات عالی آیات افضل الانبیاست و نبوتش معلوم آدم
کہ رتبہ ولایت دون رتبہ نبوت باشد زیرا کہ نبوت اصل ست و ولایت
ظل آن ازینجا الاولیا تحت لواء الانبیا متحقق میشود پس رتبہ ہر ولی
از رتبہ انبیا مکسوب بود و معلوم کہ رتبہ دیگر انبیا از رتبہ نبوت
محمدی فرو بود لامحالا ظل آن نبوات از ظل نبوت محمدی
فرو باشد و ظل نبوت محمدیہ دو قسم شد یکی صحبت محمدیہ کہ در اصحاب
کرام بودہ ست و دیگر ولایت محمدیہ اول از ثانی بالاتر بود لہذا
افضل اصحاب بر افراد اولیاء امت بود پس آنجناب معلی القاب میفرمایند
کہ ہر ولی ظل از مراتب اظلال دیگر نبوات رسیدہ است و رتبہ
من کہ ازان شرف یافتہ ام ظل خاص از اظلال نبوت محمدیہ است

اما بعد از اصحاب کرام اقران حضرت غوث الثقلین نیز بسیست که اهل طریقت
نبوده اند ضد اشتغال پیدا نکرده است نخواهد کرد مانند شیخ
عبد القادر بعد از صحابه نیز از اصحاب است حکماً و مراد از
کمال بدر الکمال اگر ذات الله کریم مینیز زیرا که تعیین کل
کمالات ذاتیه بحیثیت بود و بتوقفت بدر الکمال بمعنی آن بود که
بدر منظور بود کمال شمس مستفاد گردید از کمال وصول بود هر
بود با تکمیل تا برکات لا شرا نور و بدر و بیرا و رساند و آنچه آنرا مستفاد
و در بود آن تشنا بید

درستُ العلمَ حتّی صرتُ قطباً
ونلتُ السعدَ من مولی الموالی

علم را من درس کردم بجان
تا که گشتم قطب اقطاب جهان
اوست مولی نیست مولی غیر او
تربیت را نیست اولی غیر او

یعنی درس علم ظاهر انقدر مجاهده است که اگر صاحب علم در
تعلیم خود نیت نیک کند و آنرا وسیله وصول الهی سازد بحکم اینکه

کار رسانید و در جملهٔ اقطاب جا یابد و مطالب علیا میسر شود بعنایت الله درین زمانه

جهاد بزرگ ست متعالی یکی از اشتغال طریقت یا درس علم ست هر که

نفس را لگام یا درین مجاهده کشد قطب گردد و نیز رمز ست که پیر

طریقت را لازم ست که در آخر از مدارج علوم را می فقط باشد و تواند

که مراد از علم علم باطن بود پس درین معنی رمز بود که آنجناب اول و نیز

شروع ارشاد باطن نمود جناب مرویست که رهزنان در راه

توبه کرده مریدان اول آنجناب شدند و در قربان من علی المولی

رمزهاست مراد از مولی الموالی ذات سرور عالم صلی الله علیه وسلم بود

که از برکات درس علم دین بی واسطه وصول حضور نبوی صلی الله

علیه وسلم شد پس درین فرمان عالی رمز بود با آنکه آنجناب بجهت فقر

لا فتیٰ لاحد علی بعد الله و رسوله و دیگر جا فرموده اند و بنده فی رسول

فی الاصل ثابت و در آخر این خبر تصریح نموده اند و

سبحانه و عز برهانه چه مجاهده کبری ست که بواسطهٔ انتهای کار

و لهذا از عبارت از دست برآورده میرسانند پس ای برادر اینجا معنی

طالب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة محقق شده ست علم آن علم ست

از دیدار یار + حاصل آید اے برادر یاد دار + علم باید تا غبار دل رود + نور حق
در جان شاگردان رود + اوستاد مصطفی نور لقاست + اول این تعلیمہا
از خداست + تا توانی علم ہو را یاد گیر + از طفیل شاہ محی الدین پیر

رِجَالٌ فِي هَوَاجِرِهِمْ صِيَامٌ
وَفِي ظُلَمِ اللَّيَالِي كَالسُّدٰى

تا بعایم در عبادت دایم اند	و ہوا ضیف دایم صایم اند
روحی شان گرد لیالی دیدہ	بی سخن گویا لاحلے دیدہ

یعنی در روز مجاہدہ نفس گرسنگی و تشنگی مینمایند و در شبہای تاریک تا شند در یامی
تابان و درخشان بیداری می یابد میدان بر رجال ہر بود با نکہ مریدان آن جناب ہمہ مردانگی
و مردمی رسیدہ اند و ہواجر گرمای نیمروز را گویند پس ا وازین اگر ظاہر بود اشارت
بشدت گرما و ارتکاب مجاہدہ یعنی نفس را خواری سازند و در روز تشنہ خواری و در شب
بہ بیداری این ست تعلیم خانوادہ شکاری و تخصیص عبارت صوم ہر ست
کہ روزہ اشد تر ست بر نفس از عبادتہای دیگر زیرا کہ قطع مالوفات نفس امارہ
از عبادات ہمہ گروہ ست فاقہ آمد فخر فقرای ہر من + تا توانی فاقہ را در خود بیند
فاقہ آمد فخر راہ مصطفی + فاقہ آمد مایہ نور لقا + و در ذکر زندہ داشتن لیالی

بعد ذکر صوم رمضان تا کہ زندہ وا شوق شراب جہاد گرسنگی نمیرید

أنا الحسني والمخدع مقامي
وأقدامي على عنق الرجال

گشت روشن از رقم جان من — تحفۂ اسرار باشد جای من
بر سر من سایۂ رحمان بود — پای من بر گردن مردان بود

سلسلۂ کرسی اجداد پدری آنجناب بدین نہج است حضرت سید عبدالقادر بن سید ابو صالح موسیٰ بن سید ابو عبداللہ بن سید یحییٰ زاہد بن سید محمد بن سید داؤد بن سید موسیٰ ثانی بن سید موسیٰ الجون بن سید عبداللہ المحض ابن حسن مثنیٰ ابن امام المسلمین حسن مجتبیٰ ابن امیر المؤمنین حضرت علی مرتضیٰ زوج مقدسۂ سیدۃ النساء بنت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وعلیہم اجمعین و ازینجا لقب ایشان قادریہ علیہ الحسنی الحسینی وارد شدہ سیدانی را ازین عبارت پیشانی یعنی از روی نسبت ابوی از اولاد امام حسن رضی اللہ عنہ ولہذا شاہزادہ فی سبط الاکبر خیر سید یلان بی شبہ و از جانب مادری از اولاد امام حسین سبط اصغر رسول الثقلین اند پس شریف النسب اند از طرف پدر و مادر و سلسلۂ کرسی اجداد مادری شان این بود حضرت فاطمۃ الخیر بنت عبداللہ صومعی ابن سید ابو جمال الدین